

## آگاهیه‌های دیگر از آیین نقطویه

نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو

درباره ابوالقاسم امری شیرازی شاعر عارف و داعی نقطوی ما بیشتر سخن گفته‌ایم<sup>۱</sup>؛ اکنون درباره ترجمه‌بند عشقنامه او که نخستین بار در بمبئی به سال ۱۳۱۵ هـ ق انتشار یافته و بار دیگر به ضمیمه دیوان حاجب شیرازی در تهران تجدید چاپ شده است (انتشارات جمهوری اسلامی، ۱۳۷۲) توضیحاتی می‌آوریم. این ترجمه‌بند عرفانی است، اما از اشارات و تلمیحات نقطویانه خالی نیست. نمونه:

عاشقِ خویش گشت نقطه عشق	یافت اینجا کمالِ نور ظهور (۱۷۴)
نقطه عشق همچین ساری	بود در صلب آدم و اولاد (۱۷۵)
نقطه عشق را بگو بشمار	هرکه باشد حریف هندسه‌دان (۱۸۴)

۱. نگاه کنید به: «نگاهی دیگر به نقطویه»، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، مجله تحقیقات اسلامی، نشریه بنیاد دایرة‌المعارف اسلامی، شماره ۱ و ۲، سال ۱۳۶۸، ص ۵۹-۵۶.

از این ترجیع‌بند پیداست که ابوالقاسم امری پس از کور شدن<sup>۲</sup> آن را سروده است، چنانکه گوید:

چشمِ سر را به راه حق دادم      مهر و مه شد دو دیده دل من  
گشت روشن به نور نقطه عشق      در سویدایِ دل مشاعل من (۱۸۲)

در عین حال که دست از دعاوی مربوط به «علم نقطه» نمی‌کشد، با در نظر گرفتن روایت منسوب به علی علیه السلام (انا نقطه تحت الباء)<sup>۳</sup> اصطلاح «نقطه» را با تشییع مربوط می‌سازد تا بیش از آن مورد تعرض صفویّه واقع نشود و طبق مصطلح روز حرف زده باشد:

نقطه عشق شاه مردان است      هر که او را شناخت مرد آن است  
اوست اصل وجود موجودات      نزد آن کس که اهل عرفان است  
«انا نقطه» کلام آن شاه است      نقطه اصل نام قرآن است  
حرف از نقطه می‌شود پیدا      گرچه اصل کلام یزدان است  
نقطه تحت باء بسم الله      شاه مردان علی عمران است (۱۸۵)

بیت دوم اشاره به نظریه صدور طبق عرفان ابن عربی است که انسان کامل را صادر اول می‌داند. عرفای شیعی علی (ع) را «خاتم‌الولایه» (طبق اصطلاح ابن عربی) می‌دانند. البته حقیقت علی (ع) همان حقیقت صاحب‌الامر (عج) است:

داشت هر روز اسم و رسم دگر      شاه عرش آشیان عشق خیام  
تا در این دوره زحل آمد      مژ ورا «خاتم‌الولایه» نام  
نقطه عشق را میدان اکنون      هیچ شخص دگر به غیر امام  
نقطه عشق صاحب‌الامر است      اوست ایمان ما و هم اسلام (۱۸۶)

۲. در سال ۹۷۳ هـ ق عمال حکومتی شاه‌طهماسبی، ابوالقاسم امری را، به اتهام گردآوری مریدان و اراده خروج، کور کردند. در ۹۸۶ هـ ق نیز غزالی مشهدی و حیاتی‌گیلانی در شیراز به تهمت الحاد مورد تعقیب قرار گرفتند که احتمالاً به سبب ارتباط آنها با حوزه تبلیغ ابوالقاسم امری بوده است. ابوالقاسم امری را در ۹۹۹ هـ ق کشتند.

۳. انتساب ابن سخن به علی بن ابیطالب (ع) از جهت تاریخی درست نمی‌نماید. همین سخن را به شبلی صوفی قرون سوم و چهارم نسبت داده‌اند. بهر حال ابوالقاسم امری به یک حدیث مشهور بین عرفای شیعه متمسک شده است.

ابوالقاسم امری در ساقینامه‌اش نیز دور مهدی [عج] را با دور زحل ربط می‌دهد، و این همان دیدگاه اخترکشی و تنجیمی نقطویه است:

خلیفه‌ست مهدی به دور زحل      چو آدم از او گشته این نکته حل  
(نذکرهٔ پیمانه، گلچین معانی، ص ۱۲۷)

در شعر دیگری از همین ترجیع‌بند گوید:

اولِ دورهٔ زحل، آدم      عشق آورد در قعود و قیام  
چون به خاتم رسید دور قر      گشت در عقل سرِّ عشق تمام (۱۸۶)

طبق جهان‌شناسی نقطوی دور قر که با برج میزان و عنصر آب بستگی دارد، دور محمد (ص) است و دور زحل یا کیوان که با خاک (= نقطه) و برج حمل مربوط می‌شود دور آدم است که یک بار دیگر این دورها تکرار می‌شود: آدمی دیگر و عالمی دیگر (این اندیشهٔ اخیر را حروفیان نیز داشتند، نگاه کنید به: شیع و تصوف، ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی قراگزلو، امیرکبیر، ۱۳۵۹ و ۱۳۷۴، ص ۲۰۷).

بدین‌گونه ابوالقاسم امری در توجهیات شگفت‌انگیزی که در مذاهب و نحل باطنی ایران معهود است مهارت داشته و از این جاست که رضا قلیخان هدایت در ریاض‌العارفین گوید: «در اعداد و اسرار نقطه بی‌نظیر بود» و نیز وی را مشهور در «علوم غریبه» می‌داند (چاپ ۱۳۱۶، تهران، ص ۲۸۴).

دیگر از بزرگان نقطویه محمد شریف آملی است که از ایران به هند گریخت، به قول نویسندهٔ جهانگیرنامه «شریف آملی سیاحت‌ها کرده و بزرگان دیده، عربی بلد نیست، اما فارسی‌اش فصیح است، تصوفش قالی است نه حالی، از او سخنان بلند و ارجمند سر می‌زند» (۲۸-۲۹).

البته شاهزادهٔ عارف محمد داراشکوه در حسنات‌العارفین عبارتهای عربی به محمد شریف آملی نسبت داده است که شاید ترجمهٔ کلمات او باشد: «لیس الخالق فی الظاهر و الباطن الا بصورة الخلق، والخلق عین الخالق و الخالق عین الخلق، و لیس الموجود سوی اللّٰه» و این شبیه آن کلامی است که ملاصدرا از بعضی صوفیهٔ معاصر خود نقل کرده است که «... لا تحقق بالفعل للذات الاحدیة ... مجردة عن المظاهر و المجالی، بل المتحقق هو عالم الصورة و قواها الروحانیة و الجسمانیة، واللّه هو الظاهر المجموع، لا بدونه ...» (صوفی چه می‌گوید، جواد تهرانی، به نقل از اسفار، چاپ قدیم، ج ۱، ص ۱۹۶).<sup>۴</sup>

۴. خود ملاصدرا نوشته‌ای دارد تحت عنوان «الرسالة القدسیة فی اسرار النقطة الحسیة» که در حاشیهٔ مبدأ و معاد چاپ سنگی از

و نیز داراشکوه از شریف آملی نقل کرده است که «الآدم هو الخالق بحقیقة العروج و المخلوق بوهم النزول» و هم از او نقل کرده که «عبودیت کفر است» و نیز از قول او آورده است که: «...محمد شد شریف اندر هزاری» (ص ۵۹-۵۸). مقصودش این است که محمد رسول الله به صورت محمد شریف آملی بعد از هزار سال ظهور کرده است! و این یک دعوی معمولی نقطویّه بود.

درباره چلبی بیگ تبریزی متخلص به فارغ آورده اند که در علوم عقلی شاگرد ملا میرزا جان [باغ نوی] بوده، در عهد اکبر پادشاه به هند آمده در ردّ انبیاء (ع) رساله ای نوشت. صاحب تذکره گوید: «در همان زمان به مرض آکله سوراخ شده داخل جهنم گردید و لعنت و نفرین تا دور قیامت بر او باقی ماند» (مخزن الغرائب، ج ۴، ص ۳۱۰).

نقطویان همیشه عنوان نقطوی نداشته اند، ولی سنخ عقایدشان آنها را می شناساند؛ مثلاً همین کلمه «دور قیامت» که صاحب تذکره آورده تلمیحی است به عقاید هزاره ای نقطویان. همچنانکه در فقره زیر از انوار النعمانیة سید نعمت الله جزایری (۱۱۱۲ - ۱۰۵۰ هـ ق) معلوم است که شخص مورد نظر به احتمال قوی نقطوی است، گوید: یک صوفی هر شب بر سر قبر احمد بن موسی [شاه چراغ] در شیراز ذکر می گفت، متاهل نبود اما غلبانی [= پسران جوانی] نزد او بودند ... و به تدریج معلوم شد داعیه الوهیت داشته. یکی را خدا دیگری را پیغمبر ... نامیده و قصد خروج داشته اند. حاکم وقت شیراز آنها را دستگیر کرد و کشت. سید نعمت الله گوید من خود شاهد بودم که خواهرش می خندید. سبب پرسیدند، گفت: برادر من مرد مستی بود. پس از چهل روز به صورت جوانی نیکو روی ظاهر می شود (انوار النعمانیة، ج ۲، ص ۲۸۴-۲۷۷).

کملین نقطویّه مانند سران مانوی ازدواج نمی کردند و «امناء» نامیده می شدند. ضمناً نقطویّه انسان کامل را خدا (= ذات مرکب مبین) می نامیدند و به تناسخ نیز قائل بودند. دعوت نقطویّه زنان و مردان را شامل می شد. درباره گرد آوردن نوجوانان، صاحب نقاوة الآثار گوید یوسنی ترکش دوز (نقطوی) در سه روز سلطنتش حکم کرد: پسران صاحب حُسن پیش من حاضر باشند، و هر کدام را خدمتی فرمود و با ایشان مؤانستی تمام داشت (ص ۵۲۱).

همو درباره میر سید احمد کاشی نوشته است که گفت: ما را از کشتن باکی نیست، چه می دانیم در

→

صفحة ۱۵۳ تا ۱۸۳ چاپ شده است. اما مطالب آن هیچ ربطی به مقولات نقطویه ندارد. الا اینکه نفس بحث درباره نقطه، و اینکه ملا صدرا همزمان با فعالیت حوزه ابوالقاسم امری (سه دهه آخر قرن دهم هجری) در شیراز می زیسته، خالی از دلالتی نیست. آنچه که در اسفار و دیگر کتبش در ردّ تناسخ تأکید می ورزد شاید گوشه چشمی به تناسخیان معاصرش یعنی نقطویّه دارد.

این زودی به صورتی بهتر می‌آییم (نقاوة الآثار، ص ۵۲۵). این امیدی بوده است که در دل پیروان زنده نگه داشته می‌شده است.

از عرفای قرن سیزدهم و چهاردهم، صفی‌علیشاه را متأثر از نقطویه دانسته‌اند (سیری در تصوف، نورالدین مدرس چهاردهی، ۱۳۵۹، ص ۱۴۶) که البته بی‌وجه است. آنچه این توهم را برانگیخته اشعاری است که در زبده الاسرار دارد و با این کلمه نقطه که در عرفان مراد از آن «غیبِ هویت» است بازی لفظی کرده است:

این عبودیت صراط و خط ماست      در مقام نقطه غیر از رب کجاست؟

نقطه را وصفِ عبودیت کجاست؟      ور نگوئی نقطه را نقطه خطاست

ذکر اکبر پس مقام نقطه است      سکه وحدت به نام نقطه است

(چاپ ۱۳۴۲ ه ق، ص ۱۴۰)

پیش از این از نقطه و خط ای امین      دادمت تفصیل‌ها دانی یقین

نقطه را گفتیم باشد ذاتِ هو      وین خط ما مظهر اوصاف او

عین ذات نقطه را خط مظهر است      پس امام آن مظهر مستحضر است

در مقام علم او اشیا تمام      حاضرند و فیض یابند از امام

(همان چاپ، ص ۱۵۴)

ملاحظه می‌شود که مطالب به ظاهر خیلی شبیه حرفهای ابوالقاسم امری است، با این فرق که دیدگاه نقطویه مادّی و دهری و طبیعی بوده است.

ما پیشتر درباره جذب بقایای نقطویه به بایئه و بهائیه اشاره کرده‌ایم<sup>۵</sup>. در اینجا فقراتی از کتاب احقاق الحق محمدتقی تاجر همدانی را می‌آوریم:

«بیشتر آراء و عقیدت باب از محمود مأخوذ است ... زیرا باب نیز خود را «واحد» خوانده ... و خویشان را «نقطه» پنداشته و بر خاتم انبیاء [ص] فضیلت نهاده، و رسمها و نسخه‌ها در برابر قرآن

۵. نگاه کنید به: «نگاه تازه‌ای به منابع نقطویه»، علیرضا ذکاوی فراگزلو، مجله تحقیقات اسلامی، شماره دوم، سال ۱۳۶۶، ص ۳۹-۳۸. نکته جالب توجه این است که کانونهای اولیه بایئه همان نقاطی است که سه قرن پیش از آن پایگاه نقطویه بوده است. از جمله کاشان - خصوصاً فین و آران (نگاه کنید به: ظهور الحق، اسدالله فاضل مازندرانی، ج ۸، قسمت دوم، ص ۶۸۰-۶۶۳).

نهاده، و قرآن و احادیث را بر طریقت و رأی خود تفسیر و تأویل می‌نماید. احکام را نوزده نوزده ساخته و عقیده تناسخ را از او فراداشته، زیرا که خویشان را رجوع انبیاء و مظاهر الهیه شمرده و کفار را رجوع اشرار دانسته و تابعین [خود] را رجوع تابعین انگارد. دلیل [پیروان] محمود شعر خواجه است (که: ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس ...) و دلیل [پیروان] باب نیز شعر «شیراز پرغوغا شود، شکر لبی پیدا شود ...». و مظهر قرار دادن چهار عنصر را نیز از او اقتباس نموده است (۱۴۱/۱۴۳).

توضیح لازم اینکه قداست چهار عنصر از آیینهای ایرانی قدیم است. جالب توجه اینکه باب و پیش از او نقطویه آفتاب را هم تقدیس می‌کردند، چنانکه باب روبه آفتاب دعا می‌خواند. جالب‌تر اینکه در آیین بر ساخته «الهی» که نقطویان و زرتشتیان گریخته از ایران (پیروان آذر کیوان) برای اکبر پادشاه ساختند نیز آفتاب تقدیس می‌شد.

اینک سه یادداشت دیگر که به احتمال قوی به این گروه ارتباط می‌یابد:

۱. در صفوة الصفا، تألیف ابن بزاز اردبیلی، به سال ۷۵۸، که کهن‌ترین نسخه آن تاریخ ۸۹۶ هـ ق را دارد چنین می‌خوانیم: «یکی، محمود فضل نامی، با او گفتند: نانی که می‌خوری بر خوان محمدی بخور، محمد میزان الله فی ارضه. او گفت مرا حاجت خوان محمدی نیست. بعد از هفتاد سال او را از گور برآوردند و خاکش به باد دادند» (صفوة الصفا، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، ص ۸۸۷)، که اشارات این عبارات به محمود پسیخانی، و فضل الله حروفی. و نام کتاب میزان محمود پسیخانی و نیز نظریه او در اصالت خاک آشکار است.

۲. در طریخانه، مجموعه رباعیات خیام، تألیف شده به سال ۸۶۷، که کهن‌ترین نسخه خطی آن بین ۹۸۰-۹۷۰ کتابت شده است. این رباعی نقطویانه را می‌خوانیم:

موجود حقیق بجز انسان نبود	کس منکر او به غیر شیطان نبود
اسرار الهی همه در ذات تو است	دریاب که این نکته بس آسان نبود

۳. در همین کتاب طریخانه است که نخستین بار برمی‌خوریم که گویا خیام تناسخی بوده، و آن رباعی مشهور و طنزآمیز «ای رفته و باز آمده بل هم گشته» را بدو منسوب داشته‌اند. این حکایت در تاریخ الفی تتوی سندی (تألیف به سال ۱۰۰۲ هـ ق) نیز نقل و تکرار شده است و به نظر می‌آید که اصل حکایت از بر ساخته‌های نقطویان یا دست‌کم تناسخیان بوده باشد.